

نامه‌ی محمد میرزایی (دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات) - اقلید، روستای آسپاس

تقدیم به «مردان بزرگ» به افتخار انتشار «نشریه‌ی داخلی حافظ»:

بر من ببخشایید

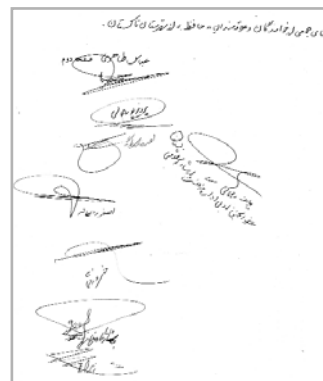
بر من ببخشایید / مردان بزرگ! / می‌ستایم‌تان / راستی را که ستایش را شاید / و زندگی را هم.

بر من ببخشایید / مردان سترگ! پای در زنجیران! / پای در زنجیرم / در میان ازدحام ماشین و لجن / اینک شمه‌یی از لطف شمایان / مگر برهاندم / که دوست دارم‌تان / چه سهمگین لحظه‌یی ست / لحظه‌یی که یک مرد می‌گرید! / چه بزرگ فاجعه‌یی ست! / گریه‌ی یک مرد.

بر من ببخشایید / مردان بزرگ! / که قدر گریه‌ها‌تان را ندانستم. / اینک چهانی انبوه / که از کرده‌های خود به ستوه‌اند / دست در کمر لطف شمایان زده‌اند. / زهی سعادت! / که از دولت احساس‌تان / مرا تحفه‌یی ست.

بر من ببخشایید / مردان سترگ! / یک نفر نیست که بودن را فریاد زند / با آواز یک دست / و با شوق پرواز / عشق ورزیدن‌تان / پرستیدنی ست / اکنون اگر قابل بدانید / می‌پرستم‌تان / راستی را که پرستش را شاید / و زندگی را هم.

نامه‌ی دسته جمعی از ناکستان



صفحه‌ی دوم نامه‌یی که در شماره‌ی ۳۶ از سوی پرویز پورجمالی از ناکستان چاپ شده بود و نسخه‌ی اصلی آن مستقیماً به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فرستاده شده است، در شماره‌ی ۳۶ از قلم افتاده بود. هم‌چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید این نامه به

امضای چند تن دیگر از جمله آقایان عباس طاهری، یوسف رحمانی، احمدرضا دودانگه، اصغر رحمانی، خسرو رحمانی، بهناز طاهرخانی و زهرا رحمانی رسیده است.

نامه‌ی دکتر حسین جوادی - تهران

از لغو مجوز ماهنامه‌ی حافظ بسیار متأسفم و امیدوارم متوقف‌شدن این مجله‌ی وزین ادبی و تاریخی، دائمی و همیشگی نباشد. به یاد داشته باشید که دادگاه‌های آتن، سقراط را به خوردن شوکران محکوم کردند و اتهام او هم «گمراه‌کردن (تشویش اذهان) مخاطبان» بود! نیز متأسفم که اکثر آقایان استادان محترمی که مقاله‌های خود آنان و یا همکاران ایشان زینت‌بخش مجله بود، حالا که مجله منتشر نمی‌شود، اقدام شایسته‌یی لاقلاً در حد یک نامه‌ی رسمی

از دانشگاه محل خدمت خود در اعتراض به لغو امتیاز مجله به‌طوری که در محافل علمی و دانشگاهی قابل طرح باشد، به‌عمل نیآورده‌اند، لاقلاً من در نشریه‌ی داخلی شما چنین نامه‌یی (جز از طریق دکتر محمدجعفر یاحقی از دانشگاه فردوسی) ندیدم. حتا دیدم آقای محمود درگاهی که عضو هیات علمی یک دانشگاه دولتی در زنجان است، در مقاله‌یی در هفتمین شماره‌ی مجله‌ی رودکی به‌جای آن که بنویسد مجله‌ی حافظ را توقیف کرده‌اند، نوشته است که مقاله‌ام را به حافظ فرستادم و «حالا که دیگر مجله‌ی حافظ منتشر نمی‌شود»، مقاله‌ام را این‌جا چاپ می‌کنم. این عضو هیات علمی، لابد ترسیده است که مبادا اگر خبر واقعی توقیف مجله‌ی حافظ را به صدق در مقدمه‌ی مقاله‌اش ذکر کند، فردا که تقاضای ارتقای مقام کند، او را متهم کنند که این واقعیت که دولت وقت، کتباً و رسماً مجله‌ی حافظ را توقیف کرده است، نوعی «حمایت از مظلوم» است و لذا آقا پرونده‌اش اندکی مخدوش خواهد شد! به همین سبب، طوری موضوع را نوشته که گویی مدیر مجله‌ی حافظ آن را به اختیار خود بسته است که مقاله‌ی این آقای دکتر، چاپ نشده.

البته انتظار من از طبقه‌ی دانشگاهی و نویسندگان پیش از این است؛ از دولت‌ها انتظار نیست که حقوق اهل قلم را رعایت کنند، اما از خود اهل قلم انتظار می‌رود که حرمت قلم را بشناسند و با یک کمپین جدی برای گرفتن یک میلیون امضا علیه حکم هیات نظارت بر مطبوعات از آزادی قلم دفاع کنند. دریغ که با کمال تأسف، تاریخ مطبوعات در ایران خلاف این را ثابت می‌کند.

تاریخ تکرار می‌شود. در دوره‌ی سلطنت رضاشاه به قول ابوالقاسم حالت، «هیچ نویسنده یا شاعری حق نداشت که روی جزیی‌ترین عیوب امور اداری یا سیاسی مملکت انگشت بگذارد یا به کوچک‌ترین مامور دولت بگوید، بالای چشمت ابروست. دستگاه سانسور که در زیر نام «اداره‌ی راهنمای نامه‌نگاری» عمل می‌کرد، نه تنها هرگز اجازه‌ی چاپ این‌گونه مقالات و اشعار انتقادی را نمی‌داد، بلکه گاهی نویسندگان این نوع مطالب را احضار می‌کرد و گوش‌شان را می‌کشید تا دیگر از این فضولی‌ها نکنند...

پس از حادثه‌ی سوم شهریور ۱۳۲۰ که منجر به برکناری رضاشاه گردید و ظاهراً رژیم تغییر کرد و قلم آزاد شد، از طرفی به‌علت گرفتاری ایران در جنگ جهانی و حضور نیروهای متفقین در این مملکت و از طرف دیگر به سبب ناتوانی و زبونی دولت و دولتیان و دربار و درباریان که به کلی دست و بالشان بسته بود و یک سر داشتند و هزار سودا و هیچ کاری از دست‌شان بر نمی‌آمد، مطبوعات پر و بال باز کردند و نویسندگانی که سال‌ها زبان‌شان در کام و شمشیرشان در نیام بود و در عطش آزادی می‌سوختند، ناگهان خود را در کنار چشمه‌ی آزادی یافتند و بر آن شدند که روان تشنه را تا آخرین حد امکان سیراب کنند.

چیزی نگذشت که روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های کوچک و بزرگ، کلفت و نازک، قد و نیم‌قد یکی پس از دیگری مانند قارچ سر درآوردند. قلم‌هایی... به فکر ماهی گرفتن از آب گل‌آلود افتادند و قلم برداشتند و به فحاشی و کلاشی و اخاذی پرداختند. هیچ روزی نبود که چند تن از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد حمله‌ی

شدید برخی از مطبوعات قرار نگیرند و به حق یا ناحق بدنام و رسوا نشوند.

این آزادی بی حد و حصر مطبوعات و تندروی و هرج و مرج قلمی که در حقیقت عکس العمل اختناق دوره‌ی بیست ساله‌ی گذشته محسوب می‌شد، حدود دوازده سال، یعنی تا کودتای ۱۳۳۲، ادامه یافت. از سال ۱۳۳۲ به بعد که پایه‌های سلطنت محمدرضا شاه مستحکم شد، رفته رفته پنجه‌ی قدرت دربار قلم‌ها را شکست و گلوی فرشته‌ی آزادی را فشرده و خلاصه بساط سابق را برچید... در این دوره، مطبوعات دیگر آزادی دوره‌ی سابق را نداشتند. ممه را لولو برده بود. مع ذلک هر حقیقت تاختی که در روزنامه‌های دیگر جرات جلوه‌گری نداشت، با ماسک خنده‌آور طنز در هفته‌نامه‌ی فکاهی **توفیق** عرض اندام می‌کرد.

ما با استفاده از نیروی جادویی طنز، حقایق را به صورت‌های گوناگون جلوه می‌دادیم و برای بیان برخی از مطالب که در نظر مقامات جزو «اسرار مگو» و «حقایق ناگفتنی» به‌شمار می‌رفت و اظهارش ذنب‌لایغفر محسوب می‌شد، شگردهای رنگارنگ و فوت و فن‌های مخصوص به کار می‌بردیم و گاهی به اصطلاح «رل بازی می‌کردیم» مثلاً من خود را به جای رییس مملکت می‌گذاشتم و عوض این که بگویم من از اداره‌ی مملکت عاجزم، رل صاحب‌خانه را بازی می‌کردم و می‌گفتم: صاحب‌خانه‌ی هستم عیالوار که نه از زرداری اطلاعی دارم، نه از پرورش فرزند، همه‌ی اهل خانه از دست من به ستوه آمده‌اند و هر وقت هم که فریاد شکایت می‌کنند به ضرب شلاق دهن‌شان را می‌بندم!

پس از توقیف روزنامه‌ی **توفیق** چون برای رفع توقیف از آن تلاش بسیار شد و نتیجه‌ی به‌دست نیامد، شبی عده‌ی از دوستان ادبی که از انتشار مجدد این ماهنامه‌ی فکاهی ناامید بودند و یقین داشتند که دیگر توفیق زیارت **توفیق** را نخواهند یافت، پیشنهاد کردند که «فلانی، حالا که **توفیق** دیگر منتشر نمی‌شود، لااقل تو همتی به خرج بده و برای جمع‌آوری و چاپ اشعار خود اقدامی بکن». (ابوالقاسم حالت، مقدمه بر دیوان خروس لاری)

حالا وضع **ماهنامه‌ی حافظ** به همین شکل است و ما انتظار داریم که شما آثار خود و همکاران تان را به صورت کتاب یا مجموعه‌ی مقالات، منتشر کنید؛ فرق یک نویسنده آزاده با نویسندگان قلم به مزد همین است.

نامه‌ی دکتر ایرج صراف (متخصص جراحی عمومی) - تهران

بسمه تعالی

وزارت محترم ارشاد اسلامی

با سلام و عرض ادب

مدتی است که **ماهنامه‌ی حافظ** از طرف مسوولین مربوطه توقیف و آن طور که شایع شده «لغو امتیاز» نیز گردیده است.

اما مدیر مسوول برای علت توقیف مجله‌ی خود خصوصاً «لغو امتیاز» **حافظ** توضیحی نداشت. چیزی که برای ما خوانندگان و نویسندگان آن ایجاد ابهام نموده است. چون قضاوت مسوولین وزارت

ارشاد انشاءالله براساس عدل الهی است و عدم اطلاع نام‌برده از آن بر مشکلات توجیهی افزوده است.

از جمله این که کسی نمی‌داند مدیر مسوول آن مجله با این توقیف در آینده تا چه حد صلاحیت روزنامه‌نگاری را به نظر آن اداره حفظ می‌کند و همکاری با ایشان چه وضعیتی را موجب خواهد شد؟

البته شناخت صلاحیت مدیران رسانه‌ها قطعاً با مدیران مسوول آن وزارت خانه است. اما شناساندن آنان نیز به همان اهمیت بوده و مورد تقاضای خوانندگان خواهد بود. چون سکوت در این مورد ممکن است سبب گمراهی عده‌ی شود که علتش را هم باید در خودداری از ارشاد جست‌جو نمود.

مساله وقتی مهم‌تر جلوه می‌کند که می‌دانیم همان گونه که مدیر مسوول هر نشریه، مرزی قانونی دارد و نباید از آن تجاوز کند، نگارنده‌ی این سطور هم به‌عنوان نویسنده‌ی ناچیز، ناچار است به حد خویش و واقف به خطاها باشد تا بتواند از خطای احتمالی دیگران پند بیاموزد.

طبعاً مقام محترم مسوول بهتر آگاه‌اند که درد بزرگ جامعه‌ی ما همان بی‌توجهی به آموزش‌های اجتماعی است و این غیر از آن چیزی است که طراز مدرک دانشگاهی معرفی می‌شود و بنابر این در جامعه‌ی بی‌فرهنگ مطالعه ضعیف است، هنگامی که نشریه‌ی جایی برای بیان باز کرده است، احتمالاً حمایت و تایید مقامات مسوول را لازم دارد. چون این پشتیبانی در واقع جانب‌داری از فرهنگ‌سازی است و اگر سیاست دولت جمهوری تشویق مردم در تعیین سرنوشت خود باید



دست نوشته‌ی دکتر ایرج صراف

باشد که هست، پس رسالت مطبوعات نیز به‌طور درست در همین جهت خواهد بود... و من جایی مشاهده نکردم که **ماهنامه‌ی حافظ** از این حدّ تجاوز داشته باشد، خاصه این که مدیر دانشمند آن خود حقوق‌دان بوده و مرز قانونی مطبوعات را می‌شناسد و رعایت می‌کند. امروز که آموزش عمومی از طریق مطبوعات و رسانه‌های دیگر امری است که در همه‌ی دنیای متمدن پذیرفته شده و ارباب مطبوعات به‌عنوان همکار و پیش‌قدم با مسوولین، در راه آگاهی و ارتقای دانش مردم باید حضور داشته باشند. گمان بنده و بسیاری از خوانندگان **ماهنامه‌ی حافظ** چنین بود که آن نشریه به‌طور چشمگیر این تعامل را دارا بوده است.

اینک مشکل است باور داشت که خدای ناکرده سوءتفاهمی و نه قصور قابل درکی سبب تعطیل ماهنامه‌ی مزبور شده باشد. همان‌طور که عرض شد، این درد دل بدان جهت پُررنگ‌تر می‌شود که بگوییم ما نیز احتیاج داریم از خطاهای مطبوعاتی آگاه باشیم. چون خود گاهی و به‌ضرورت به نوشتن در آن می‌پردازیم.

و متأسفانه بی‌اطلاعی از این که «خطای حافظ» چه بوده، می‌تواند برای نوشته‌ی ما نیز که بی‌غرض اما به سبب عدم آگاهی ممکن است «موردساز» بشود، بسیار مهم است. پس ناچاریم برای پیشگیری از تکرار در اشتباه وسیله‌ی خود، این سوال را به امید دریافت پاسخ به عرض مسوول محترم مطبوعات در وزارت ارشاد برسانم.

نامه‌ی اردشیر سگوند - اندیمشک

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای صفار هرنودی با سلام و احترام فراوان خدمت حضرت عالی و همه‌ی همکاران ارجمندتان در وزارت ارشاد.

در روزگاری که میهن اسلامی‌مان بیش از هر زمان دیگر به فعالیت فرهنگی، علمی و افتخارآفرینی در این عرصه نیازمند است؛ خبر توقیف نشریه‌ی **حافظ** و لغو امتیاز آن، مایه‌ی تأسف شد.

صرف نظر از لغزشی که از **ماهنامه‌ی حافظ** سر زده، هرچند بنده به درستی از آن اطلاع ندارم و موجبات تکدر خاطر شریف اعضای محترم هیات نظارت بر مطبوعات را فراهم ساخته و در نهایت منجر به تصمیم توقیف آن ماهنامه و لغو امتیاز آن گشته است؛ باید گفت با توجه به فعالیت نشریه‌ی یاد شده در زمینه‌ی ایران‌شناسی، حضور آن در عرصه‌ی مطبوعات کشور در روزگار کنونی ضروری به‌نظر می‌رسد. چرا که ایران اسلامی بیش از هر عصر زمان دیگر در روزگار کنونی به پژوهش‌های فرهنگی، تاریخی، تولید علم و مطرح شدن در عرصه‌ی جهانی، نیازمند است.

جناب وزیر! اکنون از حضرت عالی و دیگر همکاران ارجمندتان در وزارت ارشاد و هیات نظارت بر مطبوعات که خود از فرزندان برومند این سرزمین کهن سال و از دل‌سوزان و متولیان فرهنگ آن هستید، استدعا دارم دستور رفع توقیف و نشر مجدد **ماهنامه‌ی حافظ** را صادر فرمایید تا جوانان دانش‌دوست و بافرهنگ ایران‌زمین، از تازه‌ترین پژوهش‌های علمی - فرهنگی پژوهشگران هم‌وطن خود بهره‌مند گردند. ان‌شاء‌الله.

شعری از س. سعادت - تهران

جناب آقای پروفیسور امین (دام عزّه)

با سلام و احترام و با آرزوی توفیق، خاطر عالی را مستحضر می‌دارم، در شماره‌ی ۳۳ **ماهنامه‌ی حافظ** شکایت مطروحه‌ی جناب عالی را در بخش «دادگاه حافظ» (راجع به ردّ صلاحیت «عمومی / امنیتی» شما برای تدریس در دانشگاه‌های کشورمان) خواندم و متأثر شدم، به همین مناسبت شعر زیر را (به اقتفاء شعر میرزاده‌ی عشقی: هر آن که بی‌خبر از فن ... مالی شد)، تقدیم می‌دارم.

امین چنان به کمال و خصال عالی شد
کز دوباره عیان، **حافظ** و غزالی شد
در این دیار بلاخیز از چه رو کوتاه
ز عالمان گزین دست این اهالی شد
جهان همیشه به دل‌خواه عنصری‌ها گشت
گرفتم آن که یکی عنصرالمعالی شد
به جام اهل هنر تا می از غم است مدام
قدح چه فرق، زرانود یا سفالی شد
«تو مرد دانش و فضلی همین گناخت بس»
بس اهل علم که خوار اندرین حوالی شد
فروهران وطن تشنه‌اند آبی کو؟
که سرو و کاج زمین‌گیر خشک‌سالی شد
به میرزاده‌ی عشقی شد اقتفا غزلم
همان که در سر او سُرَبِ داغ خالی شد
حدیثِ مغلظه‌ی «مار - مار» بود امین
که در شکایت تو با بیان عالی شد

نامه‌ی سیدحسین رضوی - نائین

محقق گران‌مایه، شاعر و ادیب سخندان و نویسنده‌ی فرهیخته و توانا، جناب پروفیسور امین
با نهایت تشکر و امتنان ضمن اعلام وصول یک جلد کتاب **نقدی بر تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی عصر پهلوی**، هدایی جناب عالی، از لطف و مرحمت شما سپاسگزاری می‌نمایم. هم‌چنین عطف به نامه‌ی شماره‌ی الف / ۴ آذرماه هشتاد و پنج یک برگ فیش پرداخت وجه اشتراک مجله به ضمیمه‌ی این نامه تقدیم می‌گردد. این جانب که سال‌های خدمت را در مراکز دانشگاهی و پیش‌دانشگاهی به تدریس دروس ادبیات فارسی اشتغال داشته‌ام، از مقالات تحقیقی و پژوهش‌های ادبی **ماهنامه‌ی حافظ** بسیار لذت برده‌ام. و امیدوارم به زودی دانش‌پژوهان و ادب‌دوستان بتوانند هم‌چنان از مقالات ادبی و تحقیقی ماهنامه استفاده کنند و خوانندگان این مقالات به تحقیق و پژوهش علاقه‌مند و ترغیب شوند و از طرف وزارت محترم ارشاد انگیزه‌ی بیش‌تری برای فعالیت‌های تحقیقاتی در زمینه‌ی تاریخ، فرهنگ و ادبیات در دانشجویان به‌وجود آید.

شعر و نامه‌ی علی گودرزی - تهران

حریم حرمت استاد امین نگه‌دارید

قوام و عزت ایران زمین نگه‌دارید

صبا ز بنده بگو این تبر به داستان را

که پاس باغ گُل و یاسمین نگه‌دارید

در شماره‌های ۳۵ و ۳۶ «نشریه‌ی دوستداران ماهنامه‌ی حافظ» دیدم که بیش از یک‌صد نفر به لغو امتیاز مجله‌ی حافظ اعتراض کرده و هر یک به زبانی، توقیف مجله را تسلیم گفته‌اند که من فقط نام تعدادی از ایشان را همراه با شغل‌شان، یادداشت می‌کنم: دکتر محمدجعفر یاحقی (استاد ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد)، یوسف بهنیا (قاضی سابق دیوان عالی کشور)، حسین شهسوارانی (معاون سابق وزارت دادگستری)، فرید جواهر کلام (نوه‌ی صاحب جواهر معروف)، دکتر هاشم محمدی (مدیر گروه ادبیات دانشگاه آزاد واحد گچساران)، ارتشید فریدون جم (رییس سابق ستاد بزرگ ارتشتاران)، خانم توران شهریاری (عضو علی‌البدل هیات مدیره‌ی کانون وکلای دادگستری مرکز)، دکتر علی اردهالی (دکتر علم اقتصاد)، سید محمدباقر برقی (مؤلف کتاب چند جلدی سخنوران نامی معاصر)، حمید مقدم کرمانشاهی (بازنشسته‌ی دانشگاه تهران)، دکتر محمدرضا بیگدلی (جانباز جنگ تحمیلی)، وحید کارگشا (سردفتر ۸ همدان)، عبدالصمد اسلامی (صاحب‌امتیاز هفته‌نامه‌ی امانت)، دکتر سعید خیرخواه (عضو هیات علمی)، علی امینی (سردفتر)، یوسف رحمانی (شاعر و نقاش)، عفت بهبهانی و شاعران عضو انجمن پرتو مولانا (هفت نفر)، مهین دخت دبیران (دبیر ادبیات)، مهدی امیر سرداری (وکیل دادگستری)، دکتر احمد نیکنامی (پزشک)، آیدین صباحی میاب (سردفتر اسناد ۵۳ تهران)، عبدالباقی سالاریان (دبیر آموزش و پرورش)، دکتر حسین فرهادیان (نویسنده‌ی مقیم ساری)، بهناز پیلتن (کارشناس ادبیات فارسی)، حسین یاقوتی (فرهنگی‌بازنشسته)، مانی مرتضایی (دانشجوی مهندسی معدن)، زهره ابوقداره (شاعر و نویسنده)، مهدی افتخاری (مدیر کتاب‌خانه)، محمد ثابت (شاعر)، سیدکرم‌الله رضایی (بازنشسته‌ی وزارت کشور)، حسن رفیعی (مدیر مدرسه‌ی غیرانتفاعی)، مهندس محمد زنجانی (مدیر عامل شرکت)، عبدالصمد صفرزای (فرهنگی)، احمد ذوالقدر (قاضی‌بازنشسته)، مجید بهداری (مدیر گروه ایران‌زمین)، دکتر رمضان علی قاسمی (موسس دراگ استور تخت جمشید)، شاهرخ اکوی محصل (بازرگان)، مهندس مسعود فیاضی (مهندس و معمار)، دکتر محمود سعدایی (مدرس‌بازنشسته)، امیدوار عالی محمودی (عضو هیات علمی)، دکتر ناهید بنی‌اقبال (رییس کتاب‌خانه‌ی فرهنگستان)، دکتر عباس خالصی (کارشناس رسمی دادگستری)، دکتر عبدالحسین ضیایی (پزشک)، پریچهر صمیمی بهبهانی (ضیایی)، محمدرضا کمالی (عضو هیات علمی دانشگاه آزاد واحد ایذه)، دکتر مصطفی شهرام (پزشک و پژوهشگر)، ابراهیم مهاجر (وکیل دادگستری)، زیبا فلاحی (کارشناس ارشد ادبیات)، علی‌اکبر غیور (شاعر مقیم شیراز)، سیدمحسن مهربابی (دانشجوی کارشناسی ارشد)، محمود بیهقی (دبیر‌بازنشسته، مشهد)، مرضیه نصرالله‌نژاد (دانشجوی ادبیات،

دلیجان)، عزت‌الله فولادوند (ادیب و شاعر)، دکتر محمود زنجانی (پزشک)، غلام‌رضا باطنی (کارشناس ارشد ادبیات، تبریز)، مجید مهران (دیپلمات‌بازنشسته)، اعظم دانشجو (کارشناس مشاوره)، محمدرضا آرمین (شاعر مقیم مشهد)، محمد میرزایی (دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات مقیم اقلید) و...

پرسش صادقانه و صاف و پوست‌کنده‌ی من به‌عنوان یک دانش‌آموخته‌ی دانشگاه که سعی کرده‌ام وسوسه‌ی مهاجرت را از سر بیرون کنم، این است که آیا دولت پاسخ‌گو و عدالت‌شعار آقای احمدی‌نژاد پاسخ اعتراض این نخبگان فرهنگی مملکت که اسم و رسم و نام و نشان همه ثابت و مشخص است، به تعطیل حافظ چه‌گونه داده است؟

جای تأسف است که در ایران، نخبه‌کشی رسم و عادت جاری‌ست. به این معنی که اگر بنا باشد از بین همه‌ی مطبوعات در طول سی ساله‌ی اخیر، سه یا چهار مجله را به‌عنوان وزین‌ترین، سالم‌ترین و بهترین انتخاب کنیم، بی‌شک و شبهه به لحاظ ملاک‌های عینی و ضوابط علمی و عملی باید ماهنامه‌ی حافظ را در صدر آن‌ها انتخاب نمود. حالا وزارت‌خانه‌های ذی‌ربط آمده‌اند از میان همه‌ی مطبوعات، همین بهترین‌ها را لغو امتیاز کرده‌اند؛ یعنی دولت کاری به کار مجله‌ها و روزنامه‌های بی‌بو و بی‌خاصیت ندارد؛ اما همین که متوجه می‌شود که مجله‌ی تأثیرگذار و محبوب ملت است، برای آن اشکال‌تراشی می‌کند. آقایانی که پشت درهای بسته، به لغو امتیاز مجله‌ی حافظ و اعلام عدم صلاحیت مدیر آن تصمیم می‌گیرند، از این‌که قرائت مطالب منتشر شده در حافظ ممکن است موجب اضلال و گمراهی ما خوانندگان ضعیف‌العقل شود و خدا نکرده، در التزام عملی ما به حقانیت صد در صد همه‌ی مقامات صالحه‌ی کشور خدشه‌ی وارد شود، دل‌نگران‌اند و لذا محض خدمت به بشریت و پیشگیری از وقوع جنایت به‌دست ما خوانندگان زودباور، اصل ماده‌ی فساد که تهیه و توزیع ماهنامه‌ی در خصوص ایران‌شناسی، حافظ‌شناسی و مفاخر فرهنگی و سیاسی میهن خودمان است، قلع و قمع فرموده‌اند. دستشان درد نکند! در حالی که به‌عکس، چون آلودگی هوای تهران، ترافیک فوق‌العاده، تصادفات جاده‌ی، بیکاری، تورم، گرانی، شیوع قاچاق، مواد مخدر و فساد مالی و اخلاقی که در سرتاسر کشور اظهار من الشمس است، اصلاً و ابداً موجب هیچ‌گونه خطری برای جامعه نیست، شهرها و روستاها از این حیث دست به ترکیب‌شان نخورده و از عوامل قاچاق، اعتیاد و فحشا پاک‌سازی نشده است، چرا که به نظر مقامات محترم دولت خطر عمده‌ی که جامعه‌ی ایرانی را تهدید می‌کند، انتشار مجله‌ی مانند حافظ است و نه مثلاً موادمخدر که مثل نقل و نبات در اختیار پسر و دختر است. من به‌عنوان یک شهروند دردمند عرض می‌کنم که ای مسوولان محترم، بدانید که مردم از رهگذر خواندن مقالات حافظ گمراه نمی‌شوند که شما آن را تعطیل فرموده‌اید؛ بدانید که این مردم به مجله‌هایی مثل حافظ احتیاج روحی، معنوی، فرهنگی و اجتماعی دارند که آن را می‌خرند و می‌خوانند و راجع به تعطیل شدن آن به‌دست شما اعتراض می‌کنند. اگر از خدا و فردا نمی‌ترسید، لااقل باید در دنیا به محبوبیت خودتان نزد ملت علاقه‌مند باشید. پس بیایید یک مینی رفاندم راه بیندازید و ببینید که آیا حتی یک نفر

در این کشور شما را برای تعقیب فرهیختگان، ردّ صلاحیت استادان مسلم یا بازنشسته کردن اجباری آن‌ها و تعطیل مطبوعات تحسین می‌کند؟

اگر کسی شما را در این امر تحسین نمی‌کند، پس چرا دست به کاری می‌زنید که نه نفع دنیا برایتان دارد نه نفع آخرت.

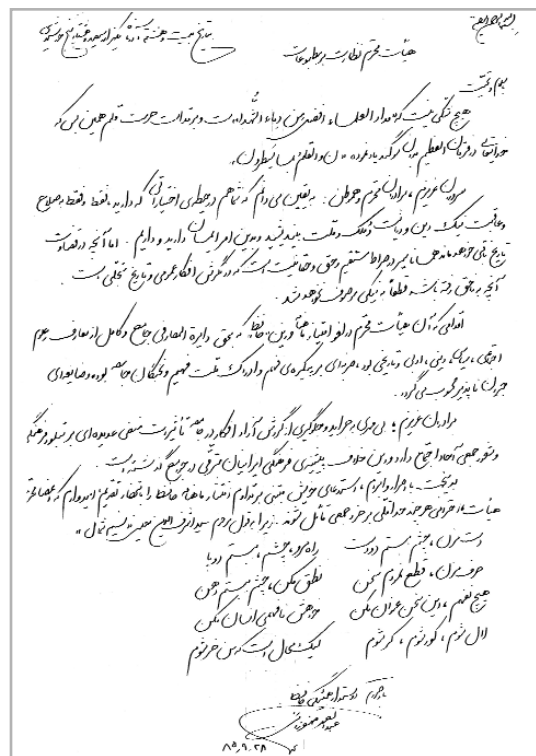
اگر به صلاح و مصلحت جامعه، عقیده دارید، از حرف حق و مردان با حقیقت و کسانی که به انتخاب خود و به قصد خدمت به فرهنگ ملی و ادبیات بومی از دیار کفر به دامن مادر میهن بازگشته‌اند، نرنجید و با ساطور سانسور به سراغ مطبوعات و کتاب نروید. مردانه و صادقانه، قلم را با قلم جواب دهید. جواب مقاله باید مقاله‌یی در نقد مقاله‌ی ناقدانه باشد. جواب قصیده‌های شکواییه‌ی استاد امین باید یک قصیده از یکی از شاعران طرفدار جناب آقای احمدی نژاد باشد که اگر نه از دل و جان و بن دندان، بلکه لاقال در برابر چهره‌ی ماندگار شدن و گرفتن سکه و سمند، از سیاست داخلی و خارجی آقای احمدی نژاد باید با یک مدح‌خوانی خوب، توصیف و تجلیل کنند. اما اگر بنا باشد، فیلسوفی یا شاعری با حربه‌ی قلم به نقادی پردازد و طرف مقابل، جلو دهان او را، راه تنفس او را، تریبون و مجله‌ی او را بگیرد و با تفنگ جواب او را بدهد، دیگر باید فاتحه‌ی فرهنگ را خواند. امیدوار چنانم که نمیرم و آزادی مطبوعات را در این کشور شاهد باشم.

نامه‌ی عبدالصمد صفرزایی - زابل

هیات محترم نظارت بر مطبوعات

با سلام و تحیت

هیچ شکی نیست که «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» است و بر قداست حرمت قلم، همین بس که خدای تعالی در فرقان العظیم بدان سوگند یاد نموده «ن والقلم و ما یسطرون».



سروران عزیزم، برادران محترم و هم‌وطن

به یقین می‌دانم که شما هم در حیطه‌ی اختیاراتی که دارید، فقط و فقط به صلاح و عاقبت نیک دین و دیانت و مَلک و ملت بیندیشید و بدین امر ایمان دارید و داریم. اما آن‌چه در قضاوت تاریخ باقی خواهد ماند، همانا سیر در صراط مستقیم و حق و حقانیت است که در نگرش افکار عمومی و تاریخ متجلی‌ست. آن‌چه به ناحق رفته باشد، قطعاً به نیکی موصوف نخواهد شد.

اقدام آن هیات محترم در لغو امتیاز ماهنامه‌ی وزین **حافظ** که به حق دایرة‌المعارفی جامع و کامل از معارف و علوم اجتماعی، سیاسی، دینی، ادبی و تاریخی بود؛ ضربه‌یی بر پیکره‌ی فهم و ادراک ملت فهیم و نخبگان جامعه بوده و ضایعه‌یی جبران‌ناپذیر محسوب می‌گردد.

برادران عزیزم؛ بی‌مهری به جراید و جلوگیری از گردش آزاد افکار در جامعه تأثیرات منفی عدیده‌یی بر تبلور فرهنگی و شعور جمعی آحاد اجتماع دارد و این خلاف پیشینه‌ی فرهنگی ایرانیان مترقی در جوامع گذشته است.

بدین جهت با اصرار و ابرام، استدعای خویش مبتنی بر تداوم انتشار **ماهنامه‌ی حافظ** را به استحضار تقدیم، امیدوارم که اعضای محترم هیات، احترامی هرچند حداقلی بر خرد جمعی قائل شوند. زیرا به قول مرحوم سید اشرف‌الدین حسینی «نسیم شمال»:

دست مزین، چشم بیستم دو دست / راه مرو، چشم بیستم دوپا
حرف مزین، قطع نمودم سخن / نطق مکن، چشم بیستم دهن
هیچ نفهم، این سخن عنوان مکن / خواهش نافهمی انسان مکن
لال شوم، کور شوم، کر شوم / لیک محال است که من خر شوم

نامه‌ی حسین یاقوتی (فرهنگی بازنشسته) - مشهد

می‌بخشید، می‌بخشید، می‌بخشید. حدود سی‌نامه‌یی که به شما (ماهنامه) نوشته‌ام، که در هشتاد، نود درصد آن‌ها، آن‌چه در زیر می‌نویسم با خود داشته‌ام. دو دل بوده‌ام بنویسم یا ننویسم، این که در میان این همه مشاهیر و ادبا که دکتر، کارشناس ارشد و کارشناس در اوج توانایی و موثر بر فرهنگ و مواریت عصر و زمان خودند، حتا اگر رو حساسیت با پروفیسور امین، به‌عنوان یک برادر بزرگ‌تر، با کوله‌باری از تحقیقات، نوشته‌ها، تالیفات و توانایی‌های در بسیاری مواقع منحصر به فرد که قدرت اغمازش زیاد است، باشد، باز خیلی خودخواهی می‌خواهد که اشاره و تذکری بدهی.

برادر بزرگ‌تر، اگر باور کنی، دست و دلم می‌لرزد. مثل همین الان که دست و دلم می‌لرزد که بنویسم یا نه... ناصر خسرو، غزالی و... چرا از همه‌چیز در اوج توانایی دست شستند! و سر به بیابان گذاشتند؟ از دست کی؟ و حتا بدتر از دست کی‌ها؟

نال‌ها و شکایت‌ها و طعن و لعن سعدی و حافظ، خاصه حافظ (مشکلی دارم... یارب این نودلتان را با خر، «بر خر یا به آخر» خودشان نشان / کاین همه ناز «فخر» از غلام ترک و استر می‌کنند و صدها و هزاران از این معنی...) رو حساسیت با کیست؟ نهایت کار فردوسی چه شد؟ گناه حسنک وزیر چه بود؟ مگر حسین منصور چه می‌گفت؟ ده‌ها و ده‌ها از این دگراندیشان در عصر و زمان خویش، از

بزرگان و دگراندیشان چون شما در این دوره و عصر اگر معذب تر نبودند، عذاب کمتری هم نمی کشیدند. البته شما بهتر از من می دانید که با تمام سعی و تلاشی که در خفه کردن آن ها شده نتوانستند صدای شان را خفه کنند. زیرا هنوز پس از صدها سال، صدا و فریادشان بر علیه ظلم و تحمیق به گوش می رسد. بالاتر نوشتیم، دارم پیش استادی درس پس می دهم و البته از حافظه ی قوی بی هم برخوردار نیستم. ولی آیا به راستی در مقابل آنانی که باعث به هم ریختگی روحی و روانی و زندگی ناصر خسرو، غزالی، حافظ، فردوسی و... شدند، در تاریخ نقل نشده است که چه کسانی از این ها حمایت کردند؟ در طول تاریخ دگراندیشان و آزادگان اگر در بند نبوده اند؛ که معمولاً بوده اند. (مسعود سعد و تقی ارانی، خسرو گل سرخی و... چینی و راستی شان آن قدر مهم نیست که ایرانی ظلم ستیزی و عدالت طلبی شان مهم است؛ زیرا چینی بودن زبایدی شرایط مبارزه در عصر و دوره ی ایشان بوده است، شاید اگر در دوره ی دیگر بودند، تز و فلسفه ی دیگری را برای مبارزه برمی گزیدند. از نظر من مبارزه با ظلم و تحمیق و بی عدالتی به هر شکلش قابل تقدیر است. کاهه تحت آن شرایط چپ بود یا راست؟ آرش چه طور؟ و...) حاکم ها و حاکمیت ها (که معمولاً هم نمی توان آن ها را حکومت دانست.) اگر رگشان را زده یا در «ارس» غرق شان نکرده باشند، کاری کرده اند که کسی گرد آنان جمع نشود و دگراندیشی و آزادی طلبی شان گسترش نیابد. (مدرس، مصدق و...) البته شاید نیاز به تذکر نباشد، زیرا دگراندیشان همه می دانند اما از این نظر که دوردستان بدانند، ذکر می شود که تاریخ نشان می دهد، هیچ گاه موفق نبوده اند به قول فروغ صدای شان مانده است. ولی همان طور که گفته اند قدرت کوری و کری می آورد. آن ها اسیر قدرت اند و موقعیتی را که دارند، امانت مردم و ودیعه ی او نمی دانند که اگر امانت مردم و ودیعه ی او می دانستند، در امانت خیانت نمی کردند. (آیا مملکت ما واقعاً کشور فقیریست که این همه بیکار، معتاد، دزد و فاسد دارد؟ طبق آمارها و نوشته های هر روز مطبوعات چه زردش چه قرمز و سیاهش) گویا باور نمی دارند...

پس ای استاد، ای برادر بزرگ تر، من نمی گویم - و به دلیل مطالب بالا حق نمی بینم که بگویم - که از کسی مخواه از ارشاد یا... بخواهد (تقاضا که هیچ) لغو مجوز را لغو کند. «چه بسیار افرادی که در این قرن اگر در مقابل دوربین تلویزیون یا روزنامه ها اظهار اشتباه و پشیمانی کرده بودند، از مردن رهایی می یافتند. این کار را نکردند و دلیل شان این بود که من اشتباه نکرده ام، به اشتباه نکرده، چرا اقرار کنم. حرف حق گفته ام. آزادی طلب کرده ام. یعنی من چیزهایی را خواسته ام که اگر شما هم در قدرت نبودید، به دنبالش بودید. من جای شما را طلب نمی کنم. سعی کرده ام با نوشته ها، گفتار و مباحثی که مطرح کرده ام چشم و گوشتان را بر خطاها و اشتباهاتان باز کنم. به قول امین: «حاشا که قلم به نان فروشم! حاشا! / لا حول و لا قوة الا بالله...» بلی، می گفتم: من نمی گویم از کسی مخواه... بلکه می گویم تز و انتی تز و سنتز. صغرا و کبرا...

تز، دور کردن جمعی دگراندیش (و نه حتی آزادی خواه) از یک دیگر است. تا نتوانند یک دیگر یا دیگران را روشن تر کنند. چرا که در

بی خبری و تاریکی نگاه داشتن، حربه ی بقای دور و زور به دستان است. پس آنتی تز آن (اگر تقاضا و التماس و خواهش او را بر کارش جری تر نکند، محق بودن دگراندیشی را زیر سوال می برد) ادامه و گسترش روشنگری و پرتواندختن بر تاریکی هاست که روشن شود؛ چون به خلوت می رود...

به امید روزی که سنتز آن این باشد که: کسی جرات نکند دختری یا پسری را در مقابل چشم خانواده یا ناظرین بر آن، بگیرد و کشان کشان در اتومبیلی بیاندازد که تو مثلاً چرا... و هیچ کس - حتی خانواده اش - از ترس ضرب و شتم جرات مداخله نداشته باشند.

به امید روزی که درآمدهای مملکت مشخص، و به چه راه هایی خرج می شود در رویت انظار باشد تا کسی نتواند (یا نیازی نبیند) در مجامع خصوصی از ثروت های بادآورده ی حاکمان سخن گوید و هیچ مصدر قانونی، اجتماعی و اطلاعاتی به دلیل مخفی بودن همه چیز، نتواند آن را بررسی کند. بلی به امید روزی که زنی، برای غلبه بر گرسنگی خود و فرزندانش تن نفروشد و بیکاری، فحشا و اعتیاد تنها از آن تن لش ها باشد نه فارغ التحصیلان و متخصصانی که به دلیل بی کاری اسیر سرخوردگی و سردرگمی شوند و سر از لابیگری درآورند.

در سراسر دوران درگیری های انقلاب و در میان خون و آتش، و بعدتر، نه ماهی که در جبهه ها بودم محرک من این بود که:

- دخترم با خیال راحت و بدون ترس از آزار و اذیت بتواند هر موقع شب تا صبح از خانه ی خودش به خانه ی پدر بزرگش برود و کسی مزاحمش نشود. (اصلاً خجالت بکشد که مزاحمش بشود.)

- کسی جرات نکند کسی را از حشش باز بدارد یا به آزادی کسی تجاوز کند.

- کسی جرات نکند (شرمش بیاید) گران فروشی کند.

- مردم - مسوولین و غیر آن - از دروغ، نفاق و سیاسی صحبت کردن متنفر باشند.

- مردم قوانین را بدانند و حقوق خود را بشناسند که قانون را آن ها وضع کرده اند. (حتا به وسیله ی نمایندگان شان) و امروز آن را ناکارآمد و ناکافی می بینند و سعی بر نسخ و تجدیدش دارند و حق شان است، می دانند و می توانند و کسی حق ندارد این حق را از آن ها سلب کند.

باز هم می بخشید... به امید آن روز...

برادر جان من این نامه را به جز به شما «ماهانمه» به کجا و چه کسی می توانم بفرستم؟ کو گوش شنوا؟

به راستی از شوخی گذشته، شما که حقوق را در حد عالی می دانید (یا جناب دکتر نعمت احمدی) مرا راهنمایی کنید تا بدانم کدام حرفم خلاف است و حق ندارم بگویم تا از این پس نگویم و اگر آن چه نوشته ام حق من به عنوان یک انسان زنده است، پس چرا کسی گوش نمی کند، منظور آنانیست که باید گوش بکنند.

آهای مخالفین نشر **حافظ**، شما اگر پایه اتان به عرشان برسد، یک بنده ی خدا بیش تر نیستید. اگر نمرود و فرعون هم باشید، انتها و عاقبت به همان ها خواهید پیوست. پس سعی کنید بنده ی خدا باقی بمانید و به بندگی خدا با اعمال تان افتخار کنید که نماز هر روزه یعنی

تذکر به خود. الحمدلله را باور کنیم، نگوییم الحمدلله و منظورمان الحمد قدرت یا الحمد موبایل یا الحمد ویلا و... باشد. زندگی ودیعه و نعمتیست تفویض شده که هر روزش آزمایش اراده و عقل فرد است که آیا ارزش این ودیعه را داشته و آن را در راه خیر و صلاح و توسعه و تکامل مادی و معنوی هموطنانش در ابتدا و در مرحله‌ی بعد بشریت هزینه کرده یا در راه هوس‌ها و قدرت‌طلبی‌هایش.

نامه‌ی مهدی رضوی خانکهدانی - شیراز

به نام آفریدگار توانا و مهربان
خدمت وزیر محترم فرهنگ و معاون مطبوعاتی و هیات نظارت
بر مطبوعات نمایندگان قوه‌های «مقننه، قضائیه و مجریه» با عرض
ادب و...

فاجعه‌ی مطبوعاتی که در کشور ما یا میهن ماست، بر هیچ کس پوشیده نیست. بیخود نیست که کیوسک‌های مطبوعاتی به سوپرمارکت تبدیل شده‌اند. هراز وقتی مهنانه و فصلنامه‌ی ادبی و فرهنگی نه چندان در خور می‌آید و پس از چندی لغو مجوز می‌شود. این بار قرعه به نام **حافظ** زدند. آزادی بیان و اندیشه طبق اصل بیست و سوم قانون اساسی حق مسلم هر فردیست. من نگویم تمام مطالب آن را می‌پسندم، ولی ضرر که نداشت. خدماتی هم در بخش تاریخ ادبیات و حافظ‌شناسی و شعر داشته است. از مقام سید وارسته جناب آقای پروفیسور حسن امین هم بسیار گفته‌اند که باز هم

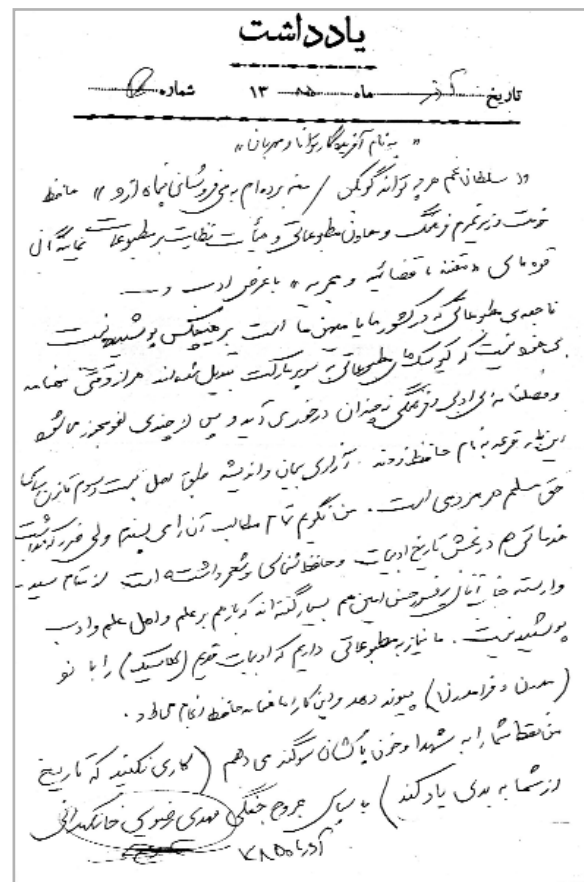
بر علم و اهل علم و ادب پوشیده نیست. ما نیاز به مطبوعاتی داریم که ادبیات قدیم (کلاسیک) را با نو (مدرن و فرامدرن) پیوند دهد و این کار را **ماهنامه‌ی حافظ** انجام می‌داد.
من فقط شما را به شهدا و خون پاکشان سوگند می‌دهم (کاری نکنید که تاریخ از شما به بدی یاد کند.) با سپاس: مجروح جنگی...
اینک به مناسبت توقیف **ماهنامه‌ی حافظ**:

کاش

کلاه‌داران شب‌های دل‌آزار چه می‌دانند
آماج مهر آهنگِ زندگانی چیست؟
کاش ابر چشم‌هایم را به پروانه‌ی ماهی‌های دریا می‌سپردم
تا کهکشان را بشوید و گل کند در هوای باغ نگاهم
کاش می‌توانستم
پلیدی تاراج‌گران دغل‌کار مار در آستین را بزدایم
از پهنه‌ی زمین و گستره‌ی پندار رسانه‌ها
تا «کردار نیک» آماج مهر آهنگِ زندگانی شود
کاش رفتار پرندگان دانای مهر پرواز، الگوی زندگانی می‌شد
آه...
با پرندگان میله‌ها چه مایه درد که می‌ماند
کاش می‌توانستم...

نامه‌ی اکرم حیدری (دانشجوی سال دوم برنامه‌ریزی شهری) - تهران

کار هر کس نیست هم‌چون من قلم برداشتن
سی مه این «مهنانه‌ی حافظ» برابر داشتن
ماهنامه‌ی وزین **حافظ** که به مدیریت و سردبیری جناب پروفیسور امین در حدود سه سال به‌طور مرتب منتشر می‌شد، بسته شد.
این جناب اکرم حیدری یکی از کارکنان این مجله هستم که این سعادت را خداوند متعال نصیب من کرد تا بتوانم در کنار جناب پروفیسور امین شاهد تلاش‌های ادبی و فرهنگی استادان باشم و قسمتی از کارهای داخلی و دفتری مجله را از عهده برآیم. کار مجله، کار واقعاً مشکل و پُرزحمتیست. بنده از نزدیک شاهد تلاش‌های شبانه‌روزی و زحمات فراوان جناب پروفیسور امین بوده‌ام و دیده‌ام که ایشان چه‌طور عاشقانه تلاش می‌کردند تا بتوانند مطالب ادبی، فرهنگی و تاریخی را جمع‌آوری کنند و به چاپ برسانند تا مجله سرموقع و اول هر ماه به دست مشترکین و دوستداران **حافظ** برسد. اما روزی که ایشان منتظر رسیدن مجله‌ی **حافظ** شماره‌ی ۳۴ از چاپ‌خانه‌ی روزنامه‌ی اطلاعات بود، متأسفانه و با کمال تأسف، با قید «آنی، آنی، آنی» تصمیم دولت را بر لغو امتیاز ماهنامه به ایشان ابلاغ کردند و در نتیجه به‌جای آن که خستگی از تن ایشان بیرون رود، با ناباوری، آزرده‌گی را بر خستگی ایشان افزود و تحمیل کرد. اما ایشان با تمام مشکلات، با علم، بینش و فضیلتی که دارد قلم به‌دست می‌گیرد و می‌نویسد: ایرانی‌ام، ایران‌زمین را دوست دارم.
من در مقام یک شاهد عینی در پیشگاه الهی شهادت می‌دهم که با مشاهده‌ی زحمات صادقانه و تلاش‌های شبانه‌روزی این دانشمند



حق پرست و ایران دوست، بر دانش و بینش و اعتقاد به حقیقت و اهداف عالی‌ه‌ی انسانی، میهنی و دینی اضافه شده است و امیدوارم که مسوولان مربوطه به زودی اجازه‌ی انتشار این ماهنامه‌ی وزین فرهنگی را صادر کنند.
با امید به درگاه الهی

نامه‌ی محمدرضا حایری - قم

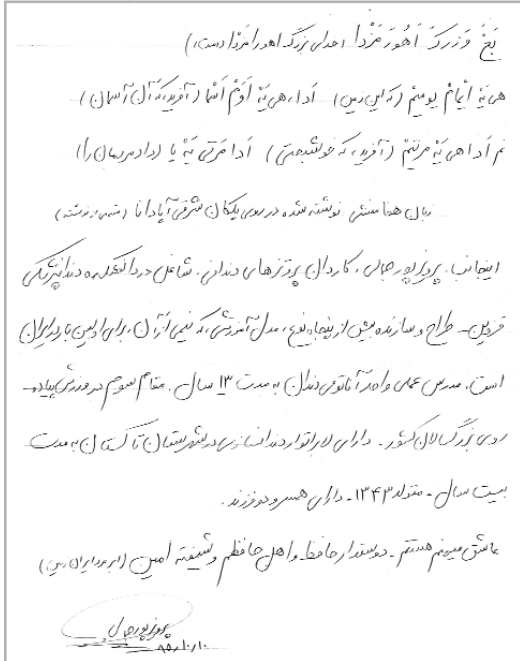
با سلام و اکرام این ضعیف هم که یکی از خوانندگان دور دست مجله‌ی ادبی و تاریخی **حافظ** بوده و هستم، از توقیف نامشروع مجله ناراضی‌ام. متصدیان هیات نظارت بر مطبوعات، ممکن است راه‌کار فورمالیته و مستند لازمی هم از لحاظ تشریفات اداری و مستندات فلان قانون یا بهمان آیین‌نامه برای تصمیم خود دایره به بستن مجله پیدا کرده باشند، اما روح قانون و روح شرع، از این نوع برخوردها با اهل علم و معرفت و اصحاب بحث و فحص علمی و ادبی، متالم و متکدر می‌شود. البته، مجله‌ی **حافظ** در هیچ‌کدام از جناح‌های سیاسی حاضر جا نداشت و با هیچ‌کدام از احزاب و گروه‌های سیاسی (جز احياناً ملی‌گرایان قدیمی و ثابت‌قدم) ارتباطی نداشت، اما این دلیل نمی‌شود که این مجله به کلی از نشر محروم شود. اگر فرصت اظهار نظر به مخالفان داده نشود، پس کلام الهی که «یستمعون القول و يتبعون احسنه» چه‌گونه مصداق پیدا می‌کند؟ به عقیده‌ی من یکی از امتیازات **ماهنامه‌ی حافظ** آن بود که همیشه در همه‌ی مقالات، سند و مدرک ارائه می‌داد و در اظهار نظرها هم، قول مخالف و موافق هر دو را چاپ می‌کرد. و با اساس دین و مذهب هم، دشمنی نداشت، بلکه مدیر مجله شرح احوال بسیاری از رجال دینی و عالمان مذهبی را هم بدون حب و بغض چاپ کرد. مسوولان محترم ارشاد خوب بود اول از همه، جلوی سی‌دی‌های مبتذل یا کتاب‌های ضد فرهنگ و ضد اسلام و ضد تشیع را می‌گرفتند و بعد از پاک‌سازی جامعه از کتاب‌ها و سی‌دی‌هایی که مخرب بنیان اجتماعی و فرهنگی و دینی ماست، دست آخر به ارشاد و هدایت (و نه تعطیل و توقیف) مجله‌ی **حافظ** می‌پرداختند. اما غریب است که در تهران و قم کتاب‌های ضد دینی شجاع‌الدین شفا دست به دست بگردد، ولی وزارت ارشاد، مجله‌ی **حافظ** را تعطیل کند.

نامه‌ی محمدعلی شاهمردادی - اصفهان

زبان خامه ندارد سر بیان فراق
و گرنه شرح دهم جمله داستان فراق
خدمت تمام دست‌اندرکاران ماهنامه‌ی وزین **حافظ** سلام عرض می‌کنم.
در سفر شمال بودم که خبر منع چاپ **حافظ** را شنیدم. هم‌چون شوق و سفر را به کام زهر کرد. ولی با رسیدن شماره‌ی شهریور که برای دوستداران بود و هم‌چنین کتاب **تحولات عصر پهلوی** طعم تلخ توقیف به شیرینی امید بدل شد و به امید تداوم چاپ چه به‌صورت مجله و چه به صورت جزوه دست به قلم شدم تا جریده‌ی برایتان بنویسم تا بگویم که در این نقطه از ایران عزیز هم کسی در فکر شماس‌ت و دعای تان می‌کند.

همراه نامه فیش بانکی جهت تمدید اشتراک فرستادم تا چون گذشته همراهی‌ام کنید در درک ادبیات و تاریخ معاصر. سخن کوتاه می‌کنم و به خدای تان می‌سپارم.

نامه‌ی پرویز پورجمالی - تاکستان



بَع وَزَرَکَ اَهُورَمَزَدَا (خدای بزرگ اهورامزداست)
هی‌یه ایمام یومییم (که این زمین) آدَا، هی‌یه اَوَم اَسْمَا (آفرید، که آن آسمان
نم آدَاهی یَه مرتییم (آفرید که خوشبختی) آدَا مَرْتی یَه یا (داد
مردمان را)
زبان هخامنشی: نوشته شده در روی پلکان شرقی آپادانا (قسمتی از نوشته)
این‌جانب، پرویز پورجمالی، کاردان پروتزه‌های دندان‌نی. شاغل در دانشکده‌ی دندانپزشکی قزوین - طراح و سازنده‌ی بیش از پنجاه نوع مدل آموزشی که نیمی از آن برای اولین بار در ایران است. مدرس عملی واحد آناتومی دندان به مدت ۱۳ سال. مقام سوم در ورزش پیاده‌روی بزرگسالان کشور. دارای لابراتوار دندان‌سازی در شهرستان تاکستان به مدت بیست سال. متولد ۱۳۴۳، دارای همسر و دو فرزند.
عاشق میهنم هستم. دوستدار **حافظ** و اهل حافظم و شیفته‌ی امین (ابرمرد ایران زمین)

نامه‌ی فروغ گل‌چینی (داستان‌نویس) - هرسین، کرمانشاه

فروغ گل‌چینی هستم. یکی از طرفداران مجله‌ی **حافظ** که مدتی ست **حافظ** را نمی‌خوانم. کم‌لطفی چرا؟ **حافظ** به شهر ما نیامده است. دوستش دارم. به‌خصوص داستان‌های کوتاهش را. یکی از اعضای انجمن ادبی حافظ شهرمان هستم. داستان می‌نویسم. چند

نامه‌ی احمد طباطبایی - قم

ضمن اعلام هم‌دردی و تسلیت درباره‌ی اعدام ماهنامه‌ی محبوب **حافظ**، دلائل علاقه‌ام را به این نشریه عرض می‌کنم:

۱- این مجله منحصرأ به‌وسیله‌ی ایرانیان و برای ایرانیان منتشر می‌شد و از یک طرف ایرانیان داخل و خارج و از طرف دیگر نسل جدید و نسل گذشته را به هم متصل و مرتبط می‌کرد. مقاله‌ی مهندس جلال‌الدین آشتیانی با عنوان «از فلسفه تا سیاست» در نشریه‌ی شماره‌ی ۳۶ واقعاً خواندنی بود.

۲- مهم‌ترین دلیل علاقه‌ی من به این مجله، این بود که تمام نویسندگان و شاعران آن در تمام رشته‌ها ایرانی بودند، به‌خلاف اکثر نشریات دیگر که با آسان‌گیری تمام، هرچه از اینترنت به دست‌شان می‌رسد، ترجمه‌ی ناقص می‌کنند و نشریه‌ی خود را به آن طریق به سهولت رنگین و مزین می‌کنند.

ایرانی‌بودن همه‌ی نویسندگان، چه از داخل و چه از خارج، پتانسیل علمی و فرهنگی ایرانیان را ثابت می‌کند. در طول این مدت سی و چند ماهه از تمام دانشگاه‌ها، وزارت‌خانه‌ها و نهادهای نویسندگانی با مجله همکاری می‌کردند. مجله مخصوصاً از نوشته‌های ایرانیان مقیم خارج استفاده می‌کرد؛ ایرانیانی که اکثر به دلایل فرهنگی و سیاسی، تحمل اوضاع را نکردند و به مهاجرت تن دردادند، ولی دل‌شان همیشه برای ایران می‌تپد؛ از جمله دکتر کاظم ودیعی (وزیر سابق مقیم فرانسه)، ارتشید فریدون جم (رییس ستاد سابق مقیم انگلستان) و دکتر جلیل دوستخواه (ایران‌شناس مقیم استرالیا) که هر سه در شماره‌ی ۳۶ مقاله داشتند.

۳- سومین دلیل علاقه‌ی من به **ماهنامه‌ی حافظ** این بود که این مجله، دید ایدئولوژیک به مذهب و سنت نداشت. هم از اسلام و تشیع حرف می‌زد و هم از عرفان و تصوف و هم از تحقیقات جدید در زمینه‌ی علوم انسانی، فرهنگ، تمدن و تا اندازه‌ی نیروهای علمی خارج از کشور را هم تجهیز می‌کرد که با مخاطبین داخل کشور درد دل کنند.

۴- خواندن این مجله غرور ملی را در من و هر خواننده‌ی دیگر زنده می‌کرد. لذا تاسف می‌خورم که چرا از خواندن این مجله محروم شده‌ام.

نامه‌ی محمد تقی سبک‌دل - تبریز

معاونت محترم مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

جناب آقای مختارپور

پس از سلام و تقدیم ارادت به استحضار عالی می‌رساند که این‌جانب **ماهنامه‌ی حافظ** را از شماره‌ی اول دیده و خوانده‌ام و حتا در چندین شماره نیز مقالاتی از حقیر چاپ شده بود. حقیر، انتشار این ماهنامه را برای فرهنگ و ادبیات ایران زمین بسیار ارزنده و مفید می‌دانم. لغو امتیاز این ماهنامه هیچ سودی را عاید جامعه‌ی مطبوعاتی نمی‌کند و پس از لغو امتیاز عده‌ی از همشهریان از جمله روشنفکران، دانشجویان و اهل قلم سراغ این نشریه را از مطبوعاتی‌ها می‌گیرند و خواستار رفع توقیف این ماهنامه می‌شوند. فلذا از حضرت عالی استدعا می‌شود در تصمیم شهریور ۸۵ مبنی بر لغو امتیاز ماهنامه تجدید نظر فرمایید.

سالی‌ست از نمایشنامه‌نویسی شروع کردم. گاهی هم شعر می‌گویم، ولی داستان را ترجیح می‌دهم. سعی می‌کنم دل داستان‌هایم را نشکنم. درس تمام شده. پشت کنکوری‌ام. با **حافظ** توی کتاب‌خانه‌ی عمومی هرسین آشنا شدم. اکثر مجله‌های گذشته‌ی **حافظ** را خوانده‌ام. و امروز که دلم برای **حافظ** خیلی خیلی تنگ شد. گفتم احوال‌پرسی کنم. داستان زیر را برای **حافظ** نوشته‌ام که اگر لایق دانستید، چاپش کنید:

از هیکل کوتاه و درازش ترسیدم. همیشه سیاه سیاه بود. زودتر از من به زیر زمین می‌رفت. توپ فوتبالم را برمی‌داشت. یک شب وقتی که همه‌جا تاریک بود. قیل از این‌که او بیاید تبر را برداشتم. به سراغش رفتم. چشم‌هایم را بستم و چند ضربه به او زدم. وقتی که لامپ را روشن کردم. روبه‌رویم ایستاده بود و نفس نفس می‌زد.

نامه‌ی محمدرضا داودی - تهران

سر خم می‌سلامت، شکند اگر سبویی. مجله‌ی حافظ، وسیله‌ی وزارت «ارشاد»، ارشاد نشد، بلکه با ساطور زور دست فرهنگ‌پرورش از سر جامعه‌ی فرهنگی قطع شد. در عین حال، جای شکرش باقی‌ست که به خود استاد امین صدمه‌ی نرسید و قلم بارورش هم‌چنان می‌چرخد و آثار خود و دیگران را به‌عنوان خوراک معنوی جامعه‌ی بزرگ فرهیختگان کشور در اختیار ایشان می‌گذارد. باز هم می‌گویم:

بشکست خم باده گر از سنگ ملامت

ای باده فروشان! سر انگور سلامت

من از نشئه‌ی **حافظ** امین هم‌چنان مستم و این سی و هفت شماره مجله‌ی که تاکنون منتشر شده است، برای من حکم دانشنامه و دایرة‌المعارفی را دارد که همیشه می‌تواند اوقات فراغت مرا بهتر از هر کتاب دیگر پُر کند امیدوارم روند نشر داخلی نشریه برای مشترکین از چشم‌زخم قلم‌ستیزان در امان بماند.

نامه‌ی رضا موسوی پاک - تهران

استاد گرامی جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین

با سلام و تحیت خدمت جناب‌عالی و همکاران عزیزتان در **ماهنامه‌ی حافظ**، یک نسخه شماره‌ی ۳۵ «نشریه‌ی داخلی دوستداران **ماهنامه‌ی حافظ**» عزّ و وصول بخشید، از این‌که جناب‌عالی با وجود تمامی مشکلات و محدودیت‌ها تصمیم به ادامه‌ی این راه دشوار و پُرخطر گرفته‌اید، بسیار شاد و خرسند شدم.

جناب پروفیسور! باید خدمتتان عرض کنم که اگر **ماهنامه‌ی حافظ** توقیف نمی‌شد، باید تعجب می‌کردیم. متأسفانه متولیان امور طاقت شنیدن هیچ صدا و نظری مخالف و معایر با نظرات خود را ندارند و این قابل پیش‌بینی بود که **حافظ** نیز مانند دیگر نشریات، دچار محاق گردد.

این‌جانب هم به نوبه‌ی خود مراتب اعتراض و تاسف خود را از این حرکت ضد فرهنگی اعلام و از انتشار مجدد **ماهنامه‌ی حافظ** به هر صورتی ولو به‌صورت نشریه‌ی داخلی پشتیبانی و حمایت می‌کنم.

پیشاپیش از عنایات شما در حمایت از جامعه‌ی مطبوعات و اهل قلم بسیار سپاسگزارم.

شعر از حامد موسوی - تهران

امین ایران زمین

امین نظمت دلم را زیر و رو کرد
فکندی با کلامت بر دلم درد
امین با گریه‌هایت آشنایم
امین با ضجه‌هایت هم‌نوایم
بگفتی با جماعت، نام ایران
بگفتی هستی از نسل دلبران
بگفتی تو ز تاریخ و مصدق
تکاندی لحظه‌یی دل‌های عاشق
بگفتی از سیاست هم ز فرهنگ
به دامن ادب‌دانان زدی چنگ
گهی گفتم ز فردوسی و سعدی
ز مولانا و حافظ گفته چندی
ز تاراج ادب فریاد کردی
تمام هستی‌ات بر باد کردی
تو از عشقات به این کشور سرودی
و می‌دانم ندارد بر تو سودی
تو کردی وقف ایران ثروتت را
تمام وقت و فکر و همتت را
امین من در جواب این کرامت
سحر تا شب کنم مدح مرامت
شوم شیپور و در گوش خلائق
بگویم از تو ای فرزند لایق
بگویم عاشق ایران‌زمینی
بگویم دشمن این خائنینی
اگر دشمن شکسته خامه‌ات را
اگر آتش بزد مهنه‌ات را
بده فرصت به این سرباز میهن
جوانی را فدای تو کنم من
تو فرمان ده، ببین زیر لوایت
همه ایران کنم پُر از صدایت
امین من قدر می‌دانم صفایت
بلی در دل بود هر لحظه جای
بیا و مرحمت کن تو به ملت
بیا استاد ما شو تا قیامت

نامه‌ی محسن ثمری - اصفهان

مدیریت مسوول محترم ماهنامه‌ی ماندگار حافظ

با احترام، عطف به نامه‌ی شماره‌ی «الف/۴/آذر ۱۳۸۵» به

عرض می‌رساند:

۱ - امیدوارم سریعاً سوء تفاهات نسبت به ماهنامه‌ی وزین حافظ برطرف گردد.

۲- از مبلغ بدهی خودم به ماهنامه بابت حق اشتراک بی اطلاع هستم، مع ذلک برگ سبزی در حد بضاعت کارمندی تقدیم می‌گردد.

۳- بدیهی است که باعث افتخار من خواهد بود که هم‌چنان، نام مرا در لیست دوستداران و مشترکان حافظ، حفظ فرمایید.

۴- ضمناً حافظ شماره‌ی ۳۴ را دریافت نکرده‌ام، باعث مزید امتنان است اگر دوره‌ی مجلات مرا از این نقص مبرا فرمایید.

نامه‌ی نرجس (مهناز) بازدار (شاعر) - تهران

با درود حضور دانشمند ارجمند، جناب آقای دکتر امین ضمن قدردانی و سپاس از تلاش شما در جهت تداوم انتشار مجله، به پیوست تصویر نامه‌ی ارسالی به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به انضمام یک نسخه از کتاب این جانب (کوچه باغی در مه، تهران، انتشارات شاد، ۱۳۸۵، ۶۰ ص) ارسال می‌گردد. امید که مقبول افتد:

جناب آقای دکتر صفار هرندی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

با سلام و احترام

خبر لنو مجوز ماهنامه‌ی حافظ برای اهل قلم جای حیرت و بسی افسوس است. حیرت از آن سبب که آن مقام با توجه به حساسیتی که نسبت به بالابردن سطح دانش و فرهنگ‌سازی که همواره درباره‌ی آن گفت‌وگو نموده‌اید، دارید و تا آن‌جا که مورد تحقیق بوده هدف‌تان همواره از بین بردن معضلات فرهنگی و فرهنگ‌سازی بنیادین بوده، چرا ماهنامه‌ی بی‌رقیبی چون حافظ با هدف رسیدن به این نتایج، مورد بی‌مهری واقع گردیده است.

وزیر محترم، دیر زمانی است آن‌چه از واژه‌ی فرهنگ و ارشاد درک کرده‌ایم، از مفهوم اصیل آن فاصله‌ی بسیار داشته است و شاهد عینی این سخن، پشت‌پا گذاردن محتوی اخلاق، خشونت علنی و رواج کج‌فکری‌هایی است که سرنوشت کل ملت را تحت‌الشعاع قرار داده است و در این میان، حافظ تنها ماهنامه‌ی بوده که واژه‌ی فرهنگ و ادب ایران را شایسته نقد کرده است.

آن جناب عنایت دارند که مدیر مسوول این ماهنامه، جناب آقای دکتر امین که بسیاری از سوالات و شبهات خوانندگان را پاسخ‌گوست، از درجات بالای علمی برخوردار بوده و حقی بزرگ در روشنفکری تمامی خوانندگان این ماهنامه‌ی ارزشمند داشته و خواهند داشت.

امید که آن مقام با دید وسیع و توجه عمیقی که همواره نسبت به ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و معنوی ایران داشته‌اید، رأی صادره را مورد تجدید قرار داده، باشد تا زخم عقب‌ماندگی سالیان دراز با مطالعه‌ی این اثر گران‌قدر که نتیجه‌ی تلاش بی‌وقفه‌ی دست‌اندرکاران محترم این ماهنامه، علی‌الخصوص مدیر مسوول دانشمند آن می‌باشد را التیام بخشیم.

شعر از جلال مهدیانی سرکانی - تهران

کسی که سعی مدامش صیانت از سخن است
امین ملک ادب، آن پروفیسور حسن است
سخن شناس گران قدر نادره گفتار
که دائماً به لبش نام نامی وطن است
وطن برای جنابش چنان بود شیرین
که عاشق وطن است و به سان کوهکن است
بود همواره پی بسط دانش و فرهنگ
به هر کجا که نهد پای، فخر انجمن است
به اهتمام وزیر و بهبهانی راد
مراسمی که به پا گشته کار آن دو تن است
که تا ز خدمت فرهنگی اش شود تجلیل
چو خادم وطن و خار چشم اهرمن است
ز سعی او همه ماهه مجله‌ی **حافظ**
در اختیار پژوهندگان مرد و زن است
«جلال»، فخر کند از سرودن این شعر
چرا که مدح بهین خادم وطن، حسن است

نامه‌ی اسماعیل مزیدی (شاعر) - علی‌آباد کتول

به نام خداوند جان‌آفرین
با عرض سلام و تحیات
این جانب اسماعیل مزیدی شاعر و طنزپرداز و به‌عنوان عضو
کوچکی از اهالی قلم، ضمن اعلام حمایت و پشتیبانی از تداوم انتشار
ماهنامه‌ی بسیار وزین و آموزنده‌ی **حافظ**، بدین وسیله از مسوولین
محترم مربوطه خواهشمندم که هرچه سریع‌تر نسبت به «رفع توقیف»
از این نشریه اقدام لازم را مبذول فرمایند. با تشکر.

نامه‌ی ف. فتحی - تهران

گفت آن یار کز او گشت سردار بلند
جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد
محضر استاد معزز، جناب آقای پروفیسور سیدحسن امین
با اهدای سلام و ارادت و عرض خسته نباشید خدمت شما و
همکاران عزیزتان.

دیوان اشعار مرحمتی شما، بی‌نهایت موجب شادمانی این حقیر
خسته شد. از بذل توجه شما، بی‌نهایت سپاسگزارم. در طول این
سال‌ها، بعد از الطاف خداوندی، این بارزترین و گران‌بهارترین
هدیه‌ی ست که می‌تواند همواره زینت بخش خانه‌ی محقر ما باشد.
راستش را بخواهید، این کم‌ترین به هیچ‌وجه خود را شایسته‌ی
دریافت دیوان اشعار امین نمی‌دانم؛ و نیک می‌دانم در آن حد نیستم
که به خود اجازه بدهم، این چنین وقت شریف و گران‌بهای شما را
بگیرم. اما آن چه باعث شد تا صادقانه قسمتی از دل تنگی‌هایمان را
برای شما بنویسم، این بود که کلام‌تان با عطر صداقت معطر و
اشعارتان آکنده از عشق به خدا، دین و میهن و عاری از مدیحه‌سرایی
برای ظالمان بود.

جناب آقای پروفیسور! مادرانه عرض می‌کنم، در هر عصر و زمان،
اگر ادبا و شعرا بخواهند جاودانه کریم بمانند، باید که امین راستی باشند
نه حمید پستی.

امید است که با تقاطع انقلاب و فلسطین، ساختمان مهر به خوبی
دیده شود. از صمیم قلب برای تان شادی و شادمانی و توفیق روزافزون
در امر تعلیم و تربیت همه‌ی کسانی که دوست دارند از چشمه‌ی زلال
علم، عمل، ادب و معرفت سیراب شوند، آرزومندم.

نامه‌ی سرهیلای عراقی زاده - تهران

حضور محترم جناب وزیر سلام!

بعد از سلام بدون هیچ حاشیه‌ی و پیرایه‌ی سر اصل مطلب
می‌روم. وزیر محترم! من یک مادر و نیز از جهت شغلی عضوی از
خانواده‌ی بزرگ **حافظ** هستم که افتخار همکاری در کنار جناب آقای
پروفیسور امین را دارم. ایشان فردی بسیار فرهیخته و مقید هستند و من
از نزدیک شاهد تلاش‌های بی‌شائبه‌ی ایشان و همکاران‌شان هستم.
ای کاش شما به‌جای این که جلوی آگاه کردن جوانان را می‌گرفتید، جلوی
پلشتی‌ها و کژی‌های این جامعه را می‌گرفتید. جلوی فساد که در هر
گوشه و کنار این شهر قد علم کرده است را می‌گرفتید، نه این که مجله‌ی
که یک عده انسان‌های روشنفکر در آن قلم می‌زدند و باعث می‌شد که
قدمی هر چند ناچیز در راه شناخت بیش‌تر با مشاهیر و مفخر علمی و
ادبی برداشته شود. آقای وزیر! الان اگر جوان من و شما دنبال تفریح
ناسالم بروند، چه کسی مقصر است؟! آیا بهتر نبود با تذکری کوتاه و
مودبانه به سردبیر گرامی این مجله این مسأله تمام می‌شد؛ مگر این
ماهنامه چه گناه کبیره‌ی مرتکب شده که چنین باید مورد عتاب حضرات
قرار بگیرد؟ شما مطمئن باشید که حتا خود شما با توقیف این مجله،
گامی در جهت شناخته‌تر شدن و مطرح کردن این ماهنامه برداشتید. شما
نام **حافظ** را پایدار و معروف کردید. در خاتمه می‌خواهم که شما عنایت
بیش‌تری بکنید و دستور آزادی این ماهنامه‌ی وزین و روشن را بدهید تا
حافظ بیش‌تر از این محبوب نشود!

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن

به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی

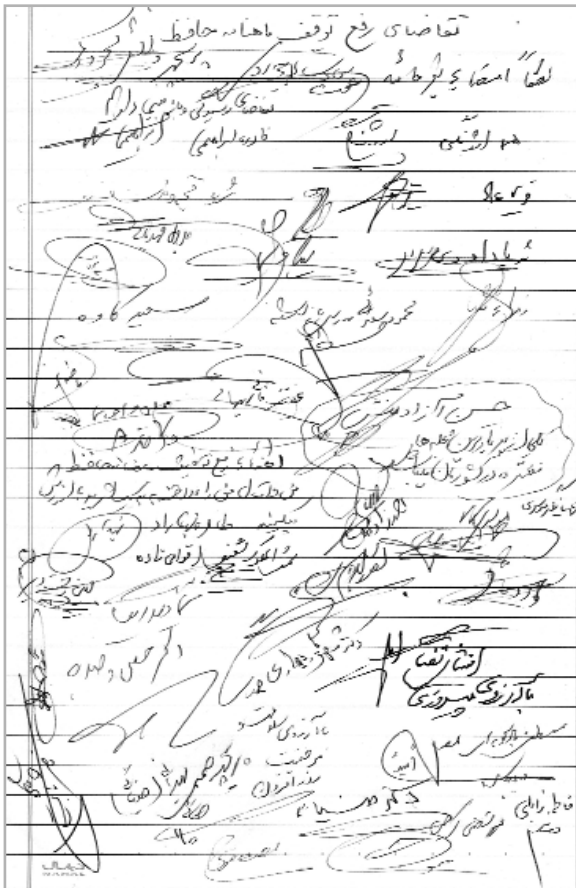
نامه‌ی دسته‌جمعی تعدادی از مشترکان - تهران

ریاست محترم هیات نظارت بر مطبوعات

با سلام و اکرام

این‌جانبان امضاکنندگان زیر که از علاقه‌مندان و خوانندگان
ماهنامه‌ی توقیف شده‌ی **حافظ** می‌باشیم، استدعا داریم نسبت به
تجدید مجوز آن اقدام فرمایید تا هم‌چنان از مقالات ادبی، فرهنگی و
تاریخی آن استفاده کنیم.

صفحه‌ی یکم: دکتر حسین وحیدی (نویسنده و استاد
بازنشسته‌ی دانشگاه) - دکتر سیدحسین غفوری - امضاء ناخوانا -
غفوری - محمدرضا؟ - هوشنگ ترابی، شهرآزاد (شاعر و دبیر
بازنشسته) - محمد پازوکی - سیما هدایت (مدیر انجمن ادبی عارف)
- امضاء ناخوانا - محبوبی - علی داغستانی فرد - دکتر محمود سعدایی



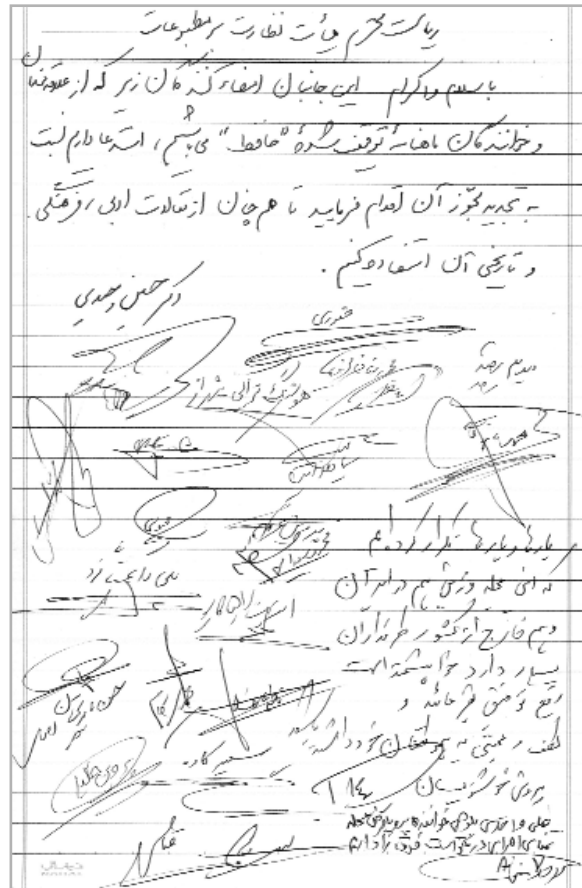
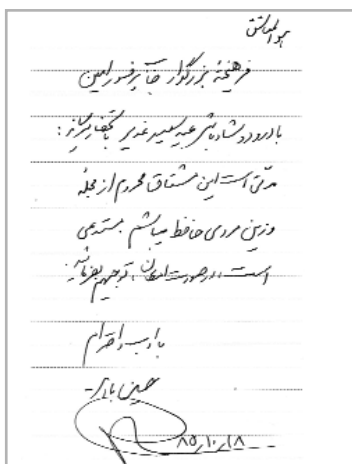
ناصر ثابت - جلال مهدیانی سرکانی (شاعر، افسر بازنشسته‌ی نیروی دریایی و بازیو انجمن‌های ادبی تهران) - مریم مازہ - هوشنگ وزیری.

نامه‌ی دکتر حسین باهر - تهران

هو المعاشق

فرهیخته‌ی بزرگوار جناب پروفیسور امین

با درود و شادباش عید سعید غدیر به استحضار می‌رساند: مدتی‌ست این مشتاق محروم از مجله‌ی وزین مردمی **حافظ** می‌باشم. مستدعی‌ست، در صورت امکان، توجیهم بفرمایید.



(مدرس بازنشسته) - پروین؟ (امضاء ناخوانا) - بارها و بارها تکرار کرده‌ام که این مجله‌ی وزین هم در ایران و هم در خارج از کشور، طرفداران بسیار دارد. خواهشمند است رفع توقیف بفرمایید و لطف و محبتی به هم‌وطنان خود داشته باشید. پروین خوشنویسان - فاطمه عارف - سعید کاوه (نویسنده و مشاور خانواده) - پروین خلیلی - حسن؟ اصل - خواننده‌ی پر و پا قرص مجله تمنا‌ی اجرای درخواست فوق را دارم، علی واحدی - امضاء ناخوانا - داریوش جاردولی (فارغ‌التحصیل فیزیک) - امضاء ناخوانا

صفحه‌ی دوم: تقاضای رفع توقیف **ماهنامه‌ی حافظ**: عفت سعادت لاجوردی - پریچهر دانش‌کجوری - لطفاً رفع توقیف بفرمایید. هما ارژنگی (شاعر) - نادره ابراهیمی - فریده عماد - ثریا قجه‌وندی - ثریا داودی - سید غلام‌حسین قرشی - زهرا امضاء ناخوانا - حسن آزادمنش: یکی از پربارترین مجله‌های منتشره در کشورمان می‌باشد. عفت فانی بهبهانی - فاطمه امضاء ناخوانا - لطفاً رفع توقیف **ماهنامه‌ی حافظ** که من و امثال من را علاقه به یک نشریه‌ی بالارزش می‌کنید، طاهره باقری‌راد - شمس‌الملوک شفیعی (قوامی‌زاده) - مهین دخت دبیران - دکتر شهریار بهاری (پزشک) - ناصر بهبهانی - با آرزوی پیروزی: افسانه‌ی قضات (مینیا توریست) - مصطفی بادکوبه‌ای (شاعر) - فاطمه زابلی - مهندس جهانگیر موسوی‌زاده (نویسنده‌ی کتاب **محاکمه و...**) - مرتضی کریمی - دکتر عبدالحسین ضیایی (پزشک) - با آرزوی سلامت و موفقیت روزافزون: پریچهر صمیمی بهبهانی (ضیایی) - (بانو) مصطفوی -